

شخصیت‌پردازی در رمان دشت‌های سوزان

سهیلا فرهنگی*، طاهره آقایی نواسطلی**

دریافت مقاله:

۹۲/۱۲/۱۰

پذیرش:

۹۳/۲/۱۷

چکیده

رمان دشت‌های سوزان، رمانی شبه‌تاریخی از صادق کریمیار است که در آن واقعیت و تخیل به‌گونه‌ای جذاب و خواندنی به هم می‌آمیزند. کریمیار برای روایت وقایعی که در مقطعی از تاریخ ایران رخ داده است، به توصیف اعمال و رفتار شخصیت‌های تاریخی و داستانی با زبانی ساده و روایی می‌پردازد. در این رمان با شخصیت‌های بسیاری روبه‌رو می‌شویم؛ به این دلیل این پژوهش در پی آن است که شخصیت‌پردازی‌های کریمیار را در این داستان مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

این پژوهش که با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است، نشان می‌دهد که کریمیار با ایجاد فضایی زنده و باورپذیر و در مجموع با شخصیت‌پردازی مناسب خود، روایتی جاندار و گیرا آفریده است. کریمیار شخصیت‌های داستان خود را با دقت برمی‌گزیند؛ آنها را به تدریج وارد قصه می‌کند و پس از ایفای نقش، آنها را از داستان خارج می‌کند. اکثر شخصیت‌های رمان به شیوه غیرمستقیم و از طریق گفت‌وگو و کنش معرفی می‌شوند. در این رمان با همه انواع شخصیتی از قبیل شخصیت‌های اصلی، فرعی، ایستا، پویا، ساده و جامع روبه‌رو می‌شویم و این گوناگونی شخصیت‌ها به همراه حضور شخصیت‌های تاریخی سبب جذابیت روایت کریمیار شده است.

کلیدواژه‌ها: شخصیت‌پردازی، روایت، دشت‌های سوزان، صادق کریمیار.

*استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور. (نویسنده مسئول) S_farhangi@pnu.ac.ir

**کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی. n.aghaei24@yahoo.com

از محدوده کتاب هیچ موجودیتی ندارد؛ محملی است که حالات و احساسات رمان نویس در آن متجلی می‌شود و اعتبار و ارزش آن در روابطی است که با دیگر ساختمان‌های کلامی نویسنده برقرار می‌کند. هر رمانی اساساً انگاره‌ای کلامی است که در آن شخصیت‌های مختلف حکم رشته‌هایی به هم بافته را پیدا می‌کنند و تجربه خواننده، همان تأثیری است که تمام انگاره در مقام یک کل در نیروی درک و احساس او به جا می‌گذارد. (همان)

تحلیل شخصیت‌های هر داستان یکی از راه‌های فهم و شناخت داستان و گفتمان حاکم بر آن است. از آنجا که شخصیت یکی از مهم‌ترین عناصر داستانی، به ویژه در داستان‌های تاریخی است، هدف این مقاله بررسی عنصر شخصیت در یکی از رمان‌های تاریخی معاصر به نام *دشت‌های سوزان* نوشته صادق کریمیار است.

رمان تاریخی *دشت‌های سوزان* برنده کتاب سال دوازدهمین دوره جایزه شهید غنی‌پور در بخش رمان با موضوع آزاد بوده است. رمان تاریخی^۱ روایت داستانی متشوری است که در آن نویسنده به مدد تخیل خویش و به یاری شخصیت‌های تاریخی و داستانی به بازآفرینی حوادث، اشخاص و دوره‌های تاریخی می‌پردازد. (غلام، ۱۳۷۹: ۳۶)

در باره شخصیت‌پردازی در رمان‌های معاصر پژوهش‌هایی در قالب پایان‌نامه و مقاله صورت گرفته است. از مقاله‌ها می‌توان به «بررسی و تحلیل رمان بیوتن با تأکید بر عنصر شخصیت و شخصیت‌پردازی» (گرگی و حامدی، ۱۳۸۹)،

شخصیت در اثر روایتی یا نمایشی، فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او در عمل او و آنچه می‌گوید و می‌کند، وجود داشته باشد. خلق چنین شخصیت‌هایی را -که برای خواننده در حوزه داستان تقریباً مثل افراد واقعی جلوه می‌کنند- شخصیت‌پردازی می‌خوانند. (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۸۴). نویسنده با خلق یک شخصیت، گویی به آفرینش انسانی دست می‌یازد که می‌تواند مختارانه در ماجرای داستان حضور یابد و تأثیرگذار باشد. (مستور، ۱۳۷۹: ۳۴) البته باید یادآور شد که هیچ شخصیتی در کتاب، شخصی واقعی نیست، حتی اگر در کتابی تاریخی باشد؛ آنها شبیه آدم‌های واقعی‌اند و در عین حال به آنها شباهتی ندارند. (اسکولز، ۱۳۸۳: ۱۹) می‌توان گفت شخصیت عبارت است از مجموعه‌ی غرایز، تمایلات، صفات و عادات فردی، یعنی مجموعه‌ی کیفیت‌های مادی، معنوی و اخلاقی که در کردار، رفتار، گفتار و افکار فرد جلوه می‌کند و وی را از دیگر افراد متمایز می‌سازد. (یونسی، ۱۳۸۸: ۲۸۹)

در اهمیت عنصر شخصیت می‌گویند: انسان یا شخصیت اساس و پایه هر داستانی است؛ بدون شخصیت هیچ داستانی شکل نمی‌گیرد و کمتر حادثه‌ای به وجود می‌آید و در صورت به وجود آمدن هم هیچ تأثیر عاطفی‌ای روی خواننده نخواهد گذاشت. (عابدی، ۱۳۸۸: ۶۷) ویرجینیا وولف می‌گوید: من معتقدم سروکار همه رمان‌ها فقط با شخصیت است. (آلوت، ۱۳۸۰: ۴۵۵) مارتین ترنل هم معتقد است: هر شخصیتی یک ساختمان کلامی است که بیرون

«شخصیت پردازی در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» (گودرزی، ۱۳۸۸) و «شخصیت پردازی در رمان همسایه‌ها» (آتش سوداوحیری، ۱۳۸۹) اشاره کرد. پایان‌نامه‌ای نیز با عنوان «شخصیت و شخصیت پردازی در آثار زویا پیرزاد، سپیده شاملو و فریبا وفی» (خاکسار، ۱۳۸۸) نوشته شده است، اما جز نقد و نظرهای کوتاه و پراکنده در پایگاه‌های اینترنتی تاکنون پژوهشی درباره رمان دشت‌های سوزان منتشر نشده است. از این‌رو ضرورت دارد این رمان، به‌عنوان نمونه‌ای از رمان‌های تاریخی معاصر مورد بررسی قرار گیرد.

زندگی و آثار صادق کریمیار

صادق کریمیار در سال ۱۳۳۸ در تهران متولد شد. او بعد از پیروزی انقلاب دو سال در امور تربیتی فعالیت کرد. سپس به عنوان خبرنگار روزنامه اطلاعات مشغول به کار شد. او اولین داستان خود را نیز در سال ۱۳۶۷ در روزنامه اطلاعات به چاپ رساند. کریمیار در رشته الهیات به تحصیل ادامه داد. فعالیت‌های او را می‌توان به چند حوزه تقسیم کرد:

الف. سابقه کار مطبوعاتی:

خبرنگار و گزارشگر روزنامه اطلاعات و مترجم عربی صفحات سیاسی روزنامه، مسئول ویژه‌نامه «اطلاعات جبهه» در مناطق جنگی، مسئول صفحه ادبی جوانه‌های اندیشه روزنامه اطلاعات و معاون سردبیر نشریه سینمایی «مردم و سینما».

ب. فعالیت‌های ادبی:

۱. انتشار کتاب فریاد در خاکستر، (۱۳۶۹)، مجموعه داستان‌های جنگ؛
۲. انتشار کتاب انتقام در اردوگاه، (۱۳۷۰)،

مجموعه داستان نوجوانان؛

۳. مدّت چهار سال (۱۳۷۱-۱۳۷۵) نویسنده و سردبیر برنامه ادبی شبانه رادیو با نام «در انتهای شب».

۴. چاپ داستان‌های کوتاه در نشریات ادبی نظیر «ادبستان»، «ادبیات داستانی» و...؛

۵. چاپ مجموعه مقالات نقد ادبی در زمینه ادبیات داستانی معاصر آلمان، آمریکای لاتین، فرانسه و...؛

۶. انتشار کتاب نامیرا، (۱۳۸۸)؛

۷. انتشار کتاب غنیمت، (۱۳۸۹)؛

۸. انتشار کتاب دشت‌های سوزان، (۱۳۹۰).

ج. فعالیت‌های سینمایی:

عضو کانون فیلمنامه‌نویسان سینمایی ایران، با فیلم‌های:

۱. فیلمنامه «اشک کوسه» (۱۳۷۳)؛

۲. فیلمنامه «سجده بر آب» (۱۳۷۵)؛

۳. فیلمنامه «جان سخت» (۱۳۷۶).

د. فعالیت‌های تلویزیونی:

۱. نگارش فیلمنامه سریال داستانی «دریا در غربت» در مورد حمله آمریکا و انگلیس به

عراق؛

۲. نگارش فیلمنامه سریال داستانی «گارد

ساحلی» در مورد قاچاق کالا و مواد مخدر؛

۳. نگارش فیلمنامه سریال داستانی «ویروس ۲۰۰۰» در زمینه طنز اجتماعی.

ه. نویسندگی و کارگردانی:

۱. نویسنده و کارگردان فیلم‌های کوتاه «نشاط» و «تولد»؛

۲. نویسنده و کارگردان فیلم‌های بلند سینمایی

زیادی بین او و طوایف و کشتار مردم می‌شود. سرانجام گروه حفّاری به نفت دست می‌یابد. با شروع جنگ جهانی اول و با وجود اعلام بی‌طرفی شاه ایران و فتوای حکم جهاد آیت‌الله یزدی، خزعل نیروهایش را در اختیار انگلیس قرار می‌دهد. پس از به قدرت رسیدن رضاخان و لشکرکشی او به خوزستان، خزعل دستگیر می‌شود و به پیشنهاد کاکس در باغ حسین‌قلی‌خان ساکن می‌شود و بالاخره عباس بختیاری معروف به شش‌انگشتی او را در رختخواب خود خفه می‌کند.

انواع شخصیت‌ها در دشت‌های سوزان

شخصیت، فرد ساخته شده‌ای است که مانند اشخاص حقیقی از ویژگی‌هایی برخوردار است و با این ویژگی‌ها در داستان و نمایش ظاهر می‌شود. (داد، ۱۳۸۲: ۳۰۱) شخصیت‌ها انواع گوناگونی دارند که داستان‌نویسان بر حسب نوع داستان از آنها برای ایفای نقش بهره می‌گیرند. در رمان دشت‌های سوزان شخصیت‌های زیادی حضور دارند. بعضی از آنها شخصیت‌های تاریخی‌اند و بعضی دیگر ساخته ذهن نویسنده. در این داستان با شخصیت‌های کلیشه‌ای، تکراری، تمثیلی، نمادین، قالبی، قراردادی و چندبُعدی مواجه نیستیم؛ شخصیت‌ها در این داستان باورپذیرند، زیرا از دل جامعه برخاسته‌اند. در ادامه به انواع شخصیت‌ها در این رمان پرداخته می‌شود.

۱. شخصیت‌های اصلی و فرعی

شخصیت اصلی شخصیتی است که مهم‌ترین نقش در داستان بر عهده اوست. او حوادث مهم

تلویزیونی «زیارت»، «کرانه‌های کبود»، «رؤیا»، «خانه ساحلی»، «سیم آخر» و «بهانه‌های عاشقی»؛ ۳. کارگردان سریال تلویزیونی «خاطرات مرد ناتمام».

کرمیاری لوح تقدیر نخستین جشنواره جایزه هنر و ادبیات دفاع مقدس را در سال ۱۳۶۷ دریافت کرد.

خلاصه رمان دشت‌های سوزان

هم‌زمان با سلطنت ناصرالدین‌شاه و حضور ویلسون و گروهش برای کشف نفت در خوزستان، شیخ‌الشیوخ خوزستان، شیخ جابر، از دنیا می‌رود و ترکان خاتون، سوگلی شیخ، با همدستی ویلسون، مزعل را برخلاف وصیت شیخ به حکمرانی خوزستان منسوب می‌کند. در پی انتصاب او، سران طوایف از بیعت با او سرباز می‌زنند و او نیز در اقدامی تلافی‌جویانه، مالیات طوایف را افزایش می‌دهد و برخی از شیوخ را دستگیر می‌کند. مزعل با پیشنهاد ویلسون و همراهی ترکان خاتون و وسوسه‌های زبیده فالگیر دختر زائرعلی، رئیس طایفه شوش را می‌دزدد و قصد ازدواج با او را می‌کند. در این میان، خزعل، برادر کوچک مزعل، خود را به طوایف نزدیک می‌کند و حکم ابطال ازدواج مزعل را از آیت‌الله جزایری می‌گیرد و با وسوسه‌های مطرود پیشکار و با همراهی گروهی از سران قبایل، مزعل را می‌کشد و خود شیخ‌الشیوخ خوزستان می‌شود. او نیز دست دوستی ویلسون را می‌فشارد و زمین‌های خوزستان را در اختیار گروه حفّاری قرار می‌دهد و همین مسئله منجر به درگیری‌های

را پیش می‌برد و همهٔ حوادث و شخصیت‌های داستان حول محور او می‌چرخد. گاهی شخصیت اصلی را با قهرمان داستان یکی می‌دانند که ضرورتی ندارد شخصیت اصلی، قهرمان اصلی هم باشد. همان‌طور که شخصیت اصلی رمان دشت‌های سوزان «خزعل» است که البته قهرمان داستان نیست و بخش مهمی از داستان حول محور گنش‌های او می‌چرخد. قهرمان داستان «بدران» است که شخصیت مقابل او به‌شمار می‌رود. «ترکان خاتون»، «سیدمحمد» و «وریده» از دیگر شخصیت‌های اصلی این رمان هستند.

شخصیت یا شخصیت‌هایی که نسبت به شخصیت اصلی اهمیت کمتری دارند، شخصیت فرعی نامیده می‌شوند. آن‌ها شخصیت اصلی را برای رسیدن به هدفش یاری می‌دهند و بهانه‌ای برای دادن اطلاعات دربارهٔ داستان و شخصیت‌های اصلی به خواننده هستند. شخصیت‌های فرعی با حضورشان در اطراف شخصیت اصلی او را به واکنش وامی‌دارند و با نشان دادن تأثیرشان بر شخصیت اصلی یا برعکس، نقش او را بیشتر می‌پروراند. (جمالی، ۱۳۸۵: ۷۴ و ۷۹) به‌جز خزعل، بدران، ترکان خاتون، سیدمحمد و وریده دیگر شخصیت‌های رمان فرعی‌اند.

شخصیت‌هایی را که بیشتر برای ایجاد حال و هوا یا واقع‌نمایی حوادث و صحنه‌ها در داستان حضور می‌یابند و عموماً شبیه هم هستند و اغلب با اسم عام معرفی می‌شوند، شخصیت پس‌زمینه می‌نامند. آن‌ها به توصیف صحنه‌ها و مکان‌ها و ارائهٔ حس بیشتر در داستان کمک می‌کنند. (همان: ۸۲) در نمونه‌های زیر از رمان دشت‌های سوزان

شخصیت‌های پس‌زمینه‌ای را می‌بینیم:

«گروهی از مردان و زنان حویزه در محوطه‌ای باز گِرد هم آمده بودند. در گوشه‌ای دیگر ریش سفیدان قبیله نشسته بودند.» (کریمیار، ۱۳۹۰: ۴۵)
«همهٔ بزرگان عشیرهٔ محیسن در تالار بزرگ کاخ فیلپه جمع بودند.» (همان: ۵۹)

۲. شخصیت‌های ایستا و پویا

شخصیت ایستا شخصیتی است که از ابتدا تا انتهای داستان متحول نمی‌شود (مستور، ۱۳۷۹: ۳۵)؛ به عبارت دیگر، حوادث داستان بر او تأثیری نمی‌گذارد یا اگر تأثیری هم داشته باشد، اندک است. بیشتر شخصیت‌ها در این رمان از نوع شخصیت ایستا هستند، از جمله نورا، ویلسون، مطرود، معین‌التجار، شیخ محمد، سیدمحمد و

شخصیت پویا شخصیتی است که در داستان، دستخوش تغییر و تحول می‌شود و جنبه‌ای از شخصیت، عقاید و جهان‌بینی یا خصوصیت شخصیتی او دگرگون می‌شود. این دگرگونی ممکن است در جهت متعالی کردن یا در زمینهٔ تباهی او پیش رود. (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۹۴) البته برای اینکه این تحول باورپذیر باشد، باید به‌تدریج و در طی رویدادهای به‌وجود آمده در داستان اتفاق بیفتد. (مستور، همان: ۳۵) با توجه به توضیحات پیش‌گفته، در رمان دشت‌های سوزان خزعل، بدران، ترکان خاتون، وریده، قسمعلی و غضبان شخصیت‌های پویا محسوب می‌شوند.

۳. شخصیت‌های ساده و جامع

شخصیت‌های ساده افرادی هستند که تنها با یکی

اغلب شخصیت‌ها در رمان دشت‌های سوزان ساده‌اند، از جمله: مطرود، معین‌التجار، شیخ‌محمد، نورا، مبارد، زائرعلی، ویلسون و

اگر شخصیتی با تمامی وجوه خود در داستان حضور یابد، شخصیتی جامع است. (مستور، ۱۳۷۹: ۳۵) شخصیت جامع را از خلال صحنه‌های بزرگی که از میانشان گذشته و تغییر یافته، به یاد می‌آوریم و محک و آزمون یک شخصیت جامع این است که آیا می‌تواند به شیوه‌ای متقاعدکننده، خواننده را با شگفتی روبه‌رو کند؟ اگر موجب شگفتی شود و متقاعد نکند، شخصیت ساده‌ای است که تظاهر به جامعیت کرده است. (فورستر، ۱۳۹۱: ۹۷ و ۱۰۷) از شخصیت‌های این رمان خزعل، بدران، ترکان‌خاتون و قسم‌علی شخصیت جامع محسوب می‌شوند.

از وجوه انسانی خود در داستان حضور می‌یابند، مثل شخصیتی که تنها شناخت مخاطب از او، ترس‌بودن یا مغروربودن اوست. (همان: ۳۵) فورستر می‌گوید: اشخاص ساده‌ داستانی را در قرن هفدهم «پرسناژهای فکاهی» می‌خواندند؛ اینان را گاه نمونه نوعی (تیپ) و کاریکاتور نیز می‌گویند. این‌ها در اشکال ناب خود بر گرد یک فکر یا کیفیت واحد ساخته می‌شوند. از مزایای اشخاص ساده‌ داستان این است که هرگاه ظاهر می‌شوند، به‌سهولت بازشناخته می‌شوند و نیازی نیست که آدم همیشه مراقب بسط و گسترششان باشد. مزیت دیگر این است که خواننده بعدها آنان را به‌سهولت به یاد می‌آورد، به این علت که از خلال شرایط و اوضاع دگرگون نشده‌اند. (فورستر، ۱۳۹۱: ۹۶-۹۴)

جدول ۱. انواع شخصیت‌ها در رمان دشت‌های سوزان

اصلی	فرعی	ایستا	پویا	ساده	جامع
خزعل	شیخ‌جابر، مطرود، نورا، ثامر،	مزعل، شیخ‌محمد، شیخ	خزعل	مزعل، نورا، ریحانی، اسمیت،	خزعل
بدران	شیخ‌محمد، مسعد، حداد،	جابر، مطرود، معین‌التجار،	بدران	شیخ‌جابر، شیخ‌محمد، صالح،	بدران
ترکان	قسمعلی، مبارد، ادريس،	مسعد، حداد، صالح،	ترکان	مطرود، معین‌التجار، سیدمحمد،	ترکان
وریده	عاصف، زائرعلی، نصار،	عاصف، ثامر، نصار، نورا،	وریده	عاصف، مبارد، جونز، ثامر،	قسمعلی
سیدمحمد	زبیده، مزعل، صالح، مولا	زائرعلی، ادريس، مجدم،	قسمعلی	حداد، زائرعلی، زبیده، نصار،	سیدمحمد
	محمده، یزدی، جزایری،	ریحانی، سیدمحمد، مولا	غضبان	مسعد، ادريس، مولامحمده،	
	غضبان، معین‌التجار، مجدم،	محمده، جونز، ویلسون،		یزدی، مجدم، کاکس، غضبان،	
	اسمیت، ویلسون، کاکس،	اسمیت، کاکس، رضاخان،		جزایری، ویلسون، رضاخان،	
	جونز، ریحانی، رضاخان،	ناصرالدین‌شاه، مظفرالدین		ناصرالدین‌شاه، مظفرالدین‌شاه	
	ناصرالدین‌شاه، مظفرالدین‌شاه	شاه			

شیوه‌های شخصیت‌پردازی در رمان دشت‌های سوزان

شخصیت در اصطلاح ادبیات داستان یک سیاست که ساخته و پرداخته ذهن نویسنده باشد. (انوشه،

۱۳۸۱: ۸۵۹) نویسندگان برای شخصیت‌پردازی سه شیوه را به‌کار می‌گیرند: الف. ارائه صریح شخصیت‌ها با یاری شرح و توضیح مستقیم؛ ب. ارائه شخصیت‌ها از طریق عمل آنان با کمی شرح

غلاف کرد و برگشت و از اتاق بیرون رفت.»
(کریمار، ۱۳۹۰: ۱۹۴)

درواقع آنچه در یک داستان تعیین‌کننده است، عمل شخصیت‌هاست. شخصیت‌ها اگر زنده خلق شوند، با عملشان، عیار وجود خود را آشکار می‌کنند، به‌ویژه با گفتارشان که نوعی عمل است (ایرانی، ۱۳۶۴: ۲۰۰)، برای نمونه در گفت‌وگوی وریده با مادر ثامر در حضور شیخ عاصف، بدران و بقیه، می‌توان به جسارت و شجاعت وریده پی برد: «من باید عقوبت بشوم که عارض شدم، یا مردان شیخ عاصف که کارشان به دزدی گله کشیده؟» (کریمار، همان: ۴۹)

نویسندگان می‌توانند با گفت‌وگو، افکار و احساسات شخصیت‌های داستان را نشان دهند. همچنین طرز صحبت مردم منعکس‌کننده خصوصیات آن‌هاست. از طریق گفت‌وگو می‌توان به چگونگی رابطه اشخاص داستان نیز پی برد. در این رمان، نویسنده به کمک عنصر گفت‌وگو توانسته است روحیات و افکار شخصیت‌های داستان را به‌خوبی به خواننده بشناساند و در شخصیت‌پردازی از آن بهره‌برد که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

در گفت‌وگوی مطرود با ویلسون، خواننده به شخصیت مطرود پیشکار پی می‌برد و می‌فهمد که او مردی دورو و منافق است: «شیخ جابر قولنج کرده، خدا بخواهد کارش تمام است، همین که نشانه رفت فهمیدم شکار آخرش است، یک گوزن زرد.» (همان: ۲۴)

در گفت‌وگوی نورا و مزعل می‌توان به حس انتقام‌جویی و کینه‌توزی مزعل پی برد: «تو هنوز

و تفسیر یا بدون آن؛ ج. ارائه درون شخصیت، بی‌تعبیر و تفسیر. (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۹۲-۸۷)

الف) در شیوه اول - که شیوه مستقیم نام دارد- نویسنده با شرح و تحلیل رفتار و افکار شخصیت‌ها، به توصیف مشخصات ظاهری و خصوصیات اخلاقی شخصیت‌های داستان می‌پردازد و آنها را به خواننده معرفی می‌کند. در این شیوه گاهی خود نویسنده به توضیح اعمال و رفتار شخصیت‌ها می‌پردازد و گاهی نیز از طریق یکی از شخصیت‌های داستان اعمال و گفتار سایر شخصیت‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد. (همان: ۸۷)

کریمار در موارد انگشت‌شماری از توصیف مستقیم استفاده کرده است، برای نمونه در توصیف مشخصات ظاهری زبیده می‌نویسد: «موهای زبر فتیله شده عجزه، از زیر سربندش بیرون زده بود. چشمان روشنش می‌درخشید.» (کریمار، ۱۳۹۰: ۱۸۲)

همچنین در معرفی ویلسون می‌خوانیم: «خزعل فهمیده بود که آینده خودش و سرزمینش در دست این مرد لاغر موبور کک‌مکی است.» (همان: ۳۳)

ب) در شیوه دوم - که شیوه غیرمستقیم نامیده می‌شود- شخصیت‌ها از طریق نمایش اعمال و گفتار آنها معرفی می‌شوند. «هنری فیلدینگ» می‌گوید: «تنها راه‌هایی که از رهگذر آن‌ها می‌توانیم درباره آنچه در ذهن دیگران می‌گذرد اطلاع حاصل کنیم، همانا گفتار و کردار خود آنان است» (آلوت، ۱۳۸۰: ۴۷۶)، مثلاً در رمان دشت‌های سوزان انصراف بدران از کشتن مزعل، با وجود کینه‌ای که از او به دل دارد، نشانه خویشتن‌داری بدران است: «بدران گفت: «هیچ‌کس را موقع مرگ این قدر خوار و خفیف ندیده بودم». بدران شمشیرش را در

جمله‌های زیر می‌بینیم:

«ویلسون با خود فکر کرد، اگر بتوانم با صاحب این خانه همدستی کنم، دیگر نیازی به حضور این همه قشون بریتانیا در ایران نیست.» (همان: ۲۷۰)

در رمان دشت‌های سوزان، شخصیت‌پردازی به صورت ترکیبی صورت گرفته است، یعنی تلفیقی از گفت‌وگو و توصیف مستقیم، که به‌جز چند مورد از توصیف مستقیم استفاده نشده است و خواننده نمی‌تواند تصویر روشنی از شخصیت‌ها داشته باشد.

تحلیل شخصیت‌های اصلی در رمان دشت‌های

سوزان

۱. خزعل

عنوان فصل آغازین رمان شیخی با شصت زن است. این شیخ خزعل نام دارد. او فرزند سوم شیخ‌الشیوخ خوزستان، جابر، است. او از شخصیت‌های اصلی و تاریخی رمان است که داستان، دوره زندگی او از جوانی تا پیری و مرگ را دربرمی‌گیرد. پیش از مرگ پدر رابطه خوبی با برادرش، مزعل، دارد و همه‌جا همراه اوست: «با صدای شلیک، تمام مرغان دریایی یکجا به پرواز درآمدند. مزعل خشمگین به طرف صدای تیر برگشت و در چند قدمی پشت سر خود، گراز بزرگی را دید که تیر به مغزش اصابت کرده بود. تازه ترس را حس کرده نفس عمیقی کشید و عذرخواهانه به خزعل نگاه کرد.» (همان: ۱۸)

اما بعد از مرگ پدر و شیخ‌المشایخی مزعل، به‌مرور ترس از برادر بر او چیره می‌شود: «من چنان

هم همان کودکی هستی که هر وقت به خواسته‌اش نمی‌رسید، از دیگران انتقام می‌گرفت. الان هم فقط خواسته‌ات بزرگ‌تر شده، نه خودت!» (همان: ۱۱۸)

ضمن گفت‌وگوی ترکان خاتون و مزعل هم می‌توان به هوش و تدبیر ترکان پی برد: «سودی که از زنده‌بودن شیخ مبارد می‌بری، از کشتنش نمی‌بری. او را با عزت به قبیله‌اش برگردان و مطمئن باش از این پس هیچ شیخی مطیع‌تر از او برای شادگان پیدا نمی‌کنی.»

از گفت‌وگوی بدران خطاب به جوانان حویزه، خواننده متوجه می‌شود که او آدمی با عزت نفس است: «بدران اگر از گرسنگی هم بمیرد، نان انگلیسی به خانه‌اش نمی‌برد.» (همان: ۲۲۶)

در گفت‌وگوی زیر هم خشونت خزعل و رابطه خوب او با انگلیسی‌ها نمایان است: «خزعل فریاد زد: تا قبل از غروب قسم‌علی با غل و زنجیر باید این‌جا باشد، برای مستر اسمیت هم طیب خبر کنید!» (همان: ۲۱۴)

گاهی نیز با استفاده از گفت‌وگو شکل ظاهری شخصیت‌ها نشان داده می‌شود: «شیخ مبارد بدران را برانداز کرد و گفت: مرحبا، چه هیاکلی، چه بازوانی! از آن پدر این پسر برازنده است.» (همان: ۳۶)

ج) در روش سوم، نویسنده با نمایش کشمکش‌های ذهنی و درونی شخصیت‌ها به شیوه‌ای غیرمستقیم آن‌ها را به خواننده می‌شناساند و معمولاً با عباراتی نظیر «او فکر کرد» و «با خود گفت» خواننده را به درون ذهن شخصیت می‌کشاند. در این رمان به‌ندرت از این شیوه استفاده شده که نمونه‌ای از آن را در

شیر پاک خورده‌ای جرئت می‌کند برای کارتان مزاحمت فراهم کند!» (همان: ۲۱۵)

خزعل از طرف مظفرالدین‌شاه به لقب سردار اقدس مفتخر می‌شود و از درجه امیرتومانی به امیر نویانی ارتقا می‌یابد. اراضی خوزستان را از شاه می‌خرد و از ویلسون می‌خواهد تا دولت انگلیس در ازای پرداخت قسمتی از هزینه امنیت اکتشاف نفت، دارایی‌ها و اراضی‌اش را به رسمیت بشناسد. او برای کمک به حفاری، بدران و بقیه را برای تماشای نمایش به فیلده دعوت می‌کند تا افرادش و انگلیسی‌ها خانه‌های حویزه را ویران کنند. خزعل به شدت تحت تأثیر ویلسون است و با وجود اینکه مخالف کشتن سیدمحمد است، با اصرار ویلسون این کار را می‌پذیرد: «مرا از کشتن این سید معاف کنید. خونش گریبان من و نواده‌های مرا هم می‌گیرد مستر!» (همان: ۳۲۲) خزعل در درگیری میان نیروهای جهادی و انگلیس، نیروهایش را در اختیار انگلیسی‌ها قرار می‌دهد. پس از به حکومت رسیدن رضاخان و حمله او به خوزستان، خزعل شکست می‌خورد و اموالش مصادره می‌شود. با توصیه کاکس به تهران و خانه آصف‌الدوله و بعد هم به شمیران و باغ حسین‌قلی خان نظام‌السلطنه فرستاده می‌شود و بعد از مدتی در شب چهاردهم خرداد ۱۳۱۵، عباس بختیاری معروف به مأمور شش‌انگشتی و فرشچی او را به قتل می‌رسانند.

۲. بدران

بدران، اهل حویزه از شخصیت‌های اصلی، پویا و

ترسی از مزعل داشتیم که هر صبح با این ترس از خواب بیدار می‌شدم که امروز پایان زندگی من خواهد بود. شب هم که به رختخواب می‌رفتم، امید نداشتم تا صبح زنده بمانم. برای همین در بیست سالگی از هجوم اندوه مانند سالخورده‌گان موهای سرم سفید شد.» (همان: ۸-۹) این ترس موجب می‌شود که خود را به ویلسون نزدیک کند. او می‌داند که آینده‌اش در دست ویلسون است. به پیشنهاد ویلسون سعی می‌کند تا مانع ازدواج اجباری وریده و مزعل شود و برای انجام این کار از آیت‌الله جزایری حکم مکتوب می‌گیرد و بدین وسیله اعتماد شیوخ طویف را جلب می‌کند. او می‌داند که باید از وسوسه‌های مطرود دوری کند، اما تحت تأثیر حرف‌های او و زن فالگیر، زبیده، با همراهی برخی از شیوخ طویف، مزعل را به قتل می‌رساند و جانشین او می‌شود. در مجلس عزای مزعل اعلام می‌کند که به هر شکل ممکن قاتل را پیدا می‌کند! او می‌گوید: «مرگ عزیزان بسیار دردناک است، اما مرگ برادر دردناک‌ترین مصیبت! شیخ‌الشیوخ مرحوم، قربانی توطئه‌ای شد که من به هر نحو قاتل او را پیدا می‌کنم و به مکافات می‌رسانم.» (همان: ۱۹۹)

در جریان این ادعا، مبارد را در پی اعتراضش به خراب کردن خانه‌های مردم شادگان به قتل مزعل متهم می‌کند و با وجود اظهار گذشت از عقوبت، او را مسموم می‌کند و به طایفه‌اش بازمی‌گرداند. او سعی می‌کند شورش‌های به‌راه‌افتاده را با گرفتن زن از شورشگران تحت کنترل درآورد. خزعل کاملاً موافق حفاری انگلیسی‌ها در خوزستان است: «از همین فردا می‌توانید کار حفاری را شروع کنید تا ببینم کدام

بعد از نجات وریده از کاخ - که منجر به حمله مزعل به حویزه می‌شود- از سوی شیخ عاصف رانده می‌شود. اسب خود را آماده می‌کند، تفنگش را بر پشت می‌بندد و به سمت بیابان به راه می‌افتد: «من سوگند خورده‌ام تا انتقام نگیرم برنگردم. هر کس با من همراه شود، از این به بعد باید در کوه و بیابان و نخلستان زندگی کند. هیچ دو شبی را در یک جا نمی‌خوابیم. هیچ کاروانی از محمره و فیلیه به سلامت به مقصد نمی‌رسد. هیچ شبی را مزعل با خیال آسوده سر به بالین نمی‌گذارد، تا خودم به بالینش بروم!». (همان: ۱۶۴)

وقتی تصمیم می‌گیرد کاروانی را که از کربلا آمده، غارت کند، با سیدمحمد آشنا می‌شود و ضمن گفت‌وگو با او تحت تأثیر قرار می‌گیرد و دست از غارت کاروان‌های محمره برمی‌دارد و رفاقتی پایدار میان آن‌ها به وجود می‌آید. او تشنه خون مزعل است، اما با التماس‌های او از کشتنش منصرف می‌شود: «مزعل دستش را بالا آورد و گفت: صبر کن بدران... به خدا قسم هر چی بخواهی می‌دهم. تو را شیخ قبیله‌ات می‌کنم. من فریب خوردم. بدران گفت: هیچ‌کس را موقع مرگ این قدر خوار و خفیف ندیده بودم... بدران شمشیرش را در غلاف کرد و برگشت و از اتاق بیرون رفت.» (همان: ۱۹۴)

بدران پس از بازگشت به حویزه و دلجویی از عاصف، با وریده ازدواج می‌کند و از او صاحب فرزند پسری به نام مرتضی می‌شود. با شروع حفّاری در اراضی حویزه، بدران به کمپ انگلیسی‌ها حمله می‌کند و اسمیت را وادار می‌کند تا جهاز حفّاری را از حویزه بیرون ببرد،

جامع رمان و پسر شیخ برکات است که به دست انگلیسی‌ها کشته می‌شود. بدران، قهرمان داستان کریمیار است. کریمیار در جایی از رمان درباره‌ی او می‌گوید: داستان «برای ماندگار شدن نیاز به قهرمان دارد، قهرمانی که بر بی‌عدالتی‌ها و ادباری که مردم زمانه‌اش را فراگرفته بشورد.» (همان: ۹-۱۰) اما شخصیتش به خوبی پرداخته نشده است و خواننده آن‌چنان‌که باید نمی‌تواند با او ارتباط نزدیکی برقرار کند. او جوانی تنومند، رشید، شجاع و ششمیرزن قابلی است که به‌تنهایی می‌تواند از پس چندین تن برآید: «بدران صورت خود را باز کرد. سواران با دیدن او به وحشت افتادند.» (همان: ۴۲)

او به جای مصالحه از طریق گفت‌وگو، ترجیح می‌دهد دست به شمشیر شود: «اگر از من می‌خواستید به جنگ زائرعلی بروم، سهل‌تر بود تا به دعوتش!» (همان: ۵۲)

بدران با وجود اینکه از وریده به دلیل توهین و جسارتش خیلی عصبانی است، بعد از ربوده شدنش، برای نجات او اقدام می‌کند و با نگاه‌های ردّ و بدل شده میان او و وریده، عاشق وریده می‌شود. شیخ عاصف، بزرگ قبیله، به او اعتماد دارد و به دلیل کهولت سن هر جا لازم باشد، بدران را به نیابت از خود به جلسات شیوخ قبایل می‌فرستد. در مجلس شیوخ مزعل، با او بیعت نمی‌کند و موجب عصبانیت مزعل و رنجش عاصف می‌شود: «اگر طوایف عثمانی هجوم می‌آورند و غارت می‌کنند، لااقل حکم شیخ‌الشیوخ این بلاد را ندارند، وای به روزی که شیخ‌الشیوخ بر شیوخ باشد، نه با شیوخ...» (همان: ۸۱)

اما پس از مدتی، فریب خزعل را می‌خورد، همراه با جوانان حویزه برای دیدن نمایش به فیلیه می‌رود و فرصتی کافی در اختیار افراد خزعل و ویلسون قرار می‌دهد. در نبرد با انگلیسی‌ها، به همراه سیدمحمد، فرماندهی نیروهای جهادی را بر عهده می‌گیرد و با پیشروی و تصرف توپخانه، بسیاری از سربازان انگلیسی و هندی را می‌کشد و نیروهای انگلیسی را وادار به عقب‌نشینی می‌کند.

۳. ترکان خاتون

ترکان خاتون از شخصیت‌های اصلی رمان به‌شمار می‌رود که شخصیت او به‌خوبی ساخته و پرداخته شده است. ترکان خاتون، کنیزی عثمانی است که بعد از ازدواج با شیخ جابر، سوگلی او می‌شود: «اگر نورا خانم دو تا پسر برای شیخ جابر نزییده بود، ترکان خاتون مجال ماندن توی کاخ فیلیه را هم به‌اش نمی‌داد. چه رسد به اینکه با شیخ به شکار بیاید.» (همان: ۱۳)

علاقه شیخ جابر به او تا حدی است که وقتی ترکان هوس گوشت گوزن زرد می‌کند، برای شکار گوزن می‌رود، قولنج می‌کند و همین بهانه‌ای می‌شود برای مرگش. ترکان پلنگ دست‌آموزی به نام وریده دارد که خودش آن را بزرگ کرده و همیشه همراه و محافظ اوست. این پلنگ به او جرئت، جسارت، قدرت و شوکت می‌دهد و با استفاده از او از همه زهر چشم می‌گیرد: «ترکان خاتون با تشر به مطرود گفت: خفقان می‌گیری یا وریده را به جانت ببندازم!» (همان: ۱۶)

«نماینده برگشت و ناگهان پشت سر خود پلنگ

ترکان خاتون را دید. از وحشت دهانش باز ماند و نفس در سینه‌اش حبس شد. نگاه ترس‌آلود به ترکان خاتون انداخت و وقتی دید او خونسرد لبخند می‌زند، رنگ نگاهش تغییر کرد. فهمید به ترکان خاتون نباید به چشم زنان دیگر نگاه کند.» (همان: ۷۰)

ترکان خاتون فرزندی ندارد و رابطه‌اش با شیخ محمد، پسر ارشد شیخ جابر، تیره است، اما به مزعل و خزعل علاقه‌مند است، به‌طوری‌که با همدستی ویلسون، شیخ‌المشایخی خوزستان را از محمد می‌گیرد و به مزعل می‌دهد: «ترکان گفت: اگر حکم ناصرالدین شاه به نام مزعل باشد، هیچ‌کدام از شیوخ طوایف دیگر هم جسارت اعتراض نمی‌کنند. ویلسون گفت: من هر کاری از دستم ساخته باشد، برای بانوی محمره انجام می‌دهم. ترکان خاتون بدون لبخند گفت: من هم همه‌جور مساعی برای حسن رابطه با بریتانیا به عمل می‌آورم.» (همان: ۳۴-۳۵)

او به خود اجازه می‌دهد که در همه امور دخالت کند و همه چیز را تحت کنترل خود داشته باشد. برای مجاب کردن نماینده پادشاه برای مسکوت نگه داشتن حکم شاه مبنی بر رفتن خزعل به دربار، ضیافت شامی بر پا می‌کند و پنجاه قران هم به او مزدگانی می‌دهد.

ترکان خاتون زنی تأثیرگذار است. به‌راحتی مزعل را راضی می‌کند تا اجازه عبور جهاز انگلیسی از کارون را صادر کند: «ترکان خاتون گفت: طوایف غلط می‌کنند مخالفت کنند! حتی پدرت هم از پادشاه حکم مستقیم نداشت. مخالفت با تو مخالفت با شاه است. الان هم شاه

ترکان ترسیده گفت: چشم!» (همان: ۲۳۰-۲۲۹)

از ترکان در شب دهم رمان، به‌عنوان شب‌چی سرگردان یاد می‌شود که در کاخ پرسه می‌زند:

«ترکان خونسرد گفت: همه پرنده‌ها و وحوش مسلمان شدند، اما تو به راه جهنم قدم گذاشتی.

این را گفت و مانند شیخ رفت. خزعل با همه وجود فریاد کشید.» (همان: ۳۴۴)

۴. وریده

وریده، دختر زائرعلی، از شخصیت‌های اصلی و پویای رمان از طایفه شوش است. دو برادر به نام‌های صالح و حداد دارد. دختری جسور و بی‌باک است که مثل مردان سوار اسب می‌شود، تفنگ به دست می‌گیرد، تیراندازی می‌کند و بی‌پروا حرف‌هایی را که می‌خواهد، بر زبان می‌آورد و عکس‌العمل‌های او پیش‌بینی‌شدنی نیست:

«مسعد به زائرعلی گفت: شیخ بدران پیغام داد به شما بگویم این‌بار زائرعلی گله‌اش را مدیون شیخ بدران است، اما حویزه چراگاه گله او نیست. وریده با شنیدن سخنان مسعد با خشم سنگ بزرگی برداشت و محکم به گردن و گرده مسعد کوبید؛ مسعد بیهوش بر زمین افتاد و خون از سرش جاری شد.» (همان: ۴۳-۴۴)

وریده در پی این ماجرا بدون اطلاع پدر و برادرانش به حویزه می‌رود تا به شیخ عاصف، بزرگ طایفه، اخطار دهد: «همه در انتظار نتیجه مسابقه بودند. ناگهان از جای دیگری تیری شلیک شد و سیب روی سر ثامر متلاشی شد. سوار

پشت توست، هم دولت فخریه بریتانیا. شیخ‌الشیوخ اگر جسارت نداشته باشد، به‌کار حکمرانی نمی‌آید که هیچ، حتی در داخل فیلیه هم اختیار ندارد.» (همان: ۹۸-۹۹)

او پس از آگاهی از دسیسه مطرود علیه مزعل و کشتن او، به طرز وحشیانه‌ای او را از سر راه بر می‌دارد: «ترکان از پشت در گفت: به تو گفته بودم که از اختلاف میان دو برادر بپرهیز؛ گفته بودم که از خشم من در امان نیستی مطرود! مطرود گفت: در را باز کنید بانو! التماس می‌کنم.

وریده!

پلنگ دندان نشان داد و به مطرود حمله کرد. ترکان خونسرد به راه افتاد. وقتی به انتهای راهرو رسید، صدای مطرود قطع شده بود. مکث کرد و نگاهی به پشت سر انداخت و رضایتمند، وارد قسمت زنانه شد.» (همان: ۲۰۵-۲۰۴)

پس از کشته شدن پلنگ به دست خزعل، خاتون دچار افسردگی می‌شود و در فصل‌های هشتم، نهم و دهم رمان، دیگر نشانی از او دیده نمی‌شود: «با مرگ وریده ترسی مرگ آور بر او مستولی شده بود که اجازه خارج شدن از اتاق را هم به او نمی‌داد... در پرت‌ترین اتاق گوشه امارت [عمارت] ترکان‌خاتون، ژولیده و چمبک‌زده بود و مغموم چیزهایی واگویه می‌کرد. با ورود خزعل از ترس ساکت شد و خود را جمع‌وجور کرد. خزعل سلام کرد، ترکان ترسیده به او خیره شد.

خزعل گفت: همین الان غذایتان را میل کنید، لباستان را هم عوض کنید!

رمان، از نگاه بدران و ضمن گفت‌وگویی که بین آن دو ردّ و بدل می‌شود، به خواننده شناسانده می‌شود. او از شخصیت‌های اصلی و جامع رمان است که تأثیر زیادی روی شخصیت‌ها و نحوه پیشبرد رمان دارد:

«بدران در میان آن‌ها جوانی را دید که در کمال آرامش مشغول خواندن نماز بود و با اینکه هنوز ریشش کامل نشده بود، چند نفر نیز به او اقتدا کرده بودند. بدران در صورت جوان خیره شد و پرسید: او کیست؟ پیرمرد گفت: سیدمحمد مجتهد، فرزند آیت‌الله کاظم یزدی.

نماز که به پایان رسید، بدران به او نزدیک شد و پرسید: تو مجتهدی؟ پس ریش سفیدت کو؟ سید محمد گفت: تو بدران پسر شیخ برکات هستی؟ بدران جا خورد. سیدمحمد گفت: نفرین به اجنبی که هم دین ما را می‌گیرد، هم غیرت ما را. الواط از یک سو به جان مردم افتاده‌اند و شیوخ عرب از سوی دیگر. بدران گفت: تو بهتر است به فکر شتران خود باشی تا بلاد اسلامی. سیدمحمد گفت: کدام شتر؟ همه را به انگلیسی واگذار کرده‌اید. بدران گفت: ما بیشتر زخمی خودی هستیم تا اجنبی. سیدمحمد آرام گفت: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم.» (همان: ۱۷۸-۱۷۷)

ویلسون او را مزاحمی برای پیشبرد برنامه‌هایش می‌داند و سعی می‌کند او را از سر راه بردارد که البته موفق نمی‌شود: «خوب می‌شناسمش. اسمش سیدمحمد است. از وقتی وارد این منطقه شده، توی همه قبایل سرک می‌کشد. مردم از زاییدن شتر و گاوشان تا زن گرفتن و زن دادن به سراغش می‌روند. او هم

سفیدپوش پوشش صورت خود را کنار زد. بدران حیرت‌زده نگاه کرد. وریده؟» (همان: ۴۹-۴۸)

او دو بار ربوده می‌شود: یکبار غضبان بنی‌لام او را می‌دزدد که به کمک بدران نجات می‌یابد و این واقعه مقدمه عشق او نسبت به بدران می‌شود. دوم؛ پس از خواستگاری بدران از او، مزعل او را می‌دزدد و مدتی در فیلیه اسیر می‌شود:

«ترکان خاتون و سوسه‌گرانه گفت: دختران این بلاد آرزو دارند یک روز شیخ‌الشیوخ گوشه چشمی به آن‌ها داشته باشد. وریده گفت: از قول من به مزعل بگویند لیاقت مردان فیلیه کنیزک‌های عثمانی هستند، نه دختران عرب!

ترکان خشمگین پلنگ را صدا زد. پلنگ با دیدن وریده دندان نشان داد. وریده در چشم‌های پلنگ خیره شد. پلنگ هم چشم از او بر نمی‌داشت. لحظه‌ای خیره به یکدیگر نگاه کردند. پلنگ چند گام به عقب رفت و آرام روی زمین نشست.» (همان: ۱۲۹-۱۲۸)

با نجات او از فیلیه و حمله مزعل به حویزه، وریده برخلاف میلش برای نجات طایفه، لباس عروس می‌پوشد؛ اما با کشته شدن حداد به دست افراد مزعل - که سعی در جلوگیری از رفتن خواهرش به فیلیه دارد- فرار می‌کند و پس از مدتی با بدران ازدواج می‌کند. پس از ازدواج، صاحب فرزند پسری می‌شود و به طرز عجیبی به زنی آرام و سربه‌زیر تبدیل می‌شود و چندان نقشی در حوادث بعدی رمان ایفا نمی‌کند.

۵. سیدمحمد

سیدمحمد شخصیتی است که در شب ششم

بحث و نتیجه‌گیری

دشت‌های سوزان نوشته صادق کرمیار، رمانی شبه تاریخی است که توانسته است بخشی از تاریخ مهم سرزمین ما، یعنی دوره حضور پررنگ انگلیسی‌ها و تأثیرپذیری شاهان ایران از آنها، کشف نفت، جنگ جهانی اول و تبعات آن را در ایران طی داستان‌های جذاب و پرکشش به نمایش بگذارد. در این رمان حدود چهار شخصیت حضور دارند که پنج تن از آنان زن و بقیه مرد هستند و می‌توان آن‌ها را به دسته‌های اصلی و فرعی، همچنین تاریخی و داستانی تقسیم کرد. البته از این میان، تعدادی خارجی و بقیه ایرانی هستند که کرمیار آن‌ها را به مقتضای حوادث و صحنه‌های رمان وارد فضای داستان می‌کند؛ آنان را با رفتار و گفتارشان به خواننده می‌شناساند و پس از ایفای نقش کنار زده می‌شوند که البته سرنویشت بیشتر آنها به مرگ ختم می‌شود. شیخ جابر، مزعل، زائرعلی، حداد، عاصف، زبیده، نورا، سیدمحمد، ثامر، مسعد، مجدم، ادیس، ناصرالدین‌شاه، مظفرالدین‌شاه و خزعل شخصیت‌هایی هستند که از دنیا می‌روند.

در این رمان، شخصیت‌های تاریخی نیز لباس داستانی به تن می‌کنند؛ البته این اشخاص به معنی واقعی شخصیت نیستند، چون به کیفیت روانی، اخلاقی و احساسی آن‌ها توجهی نمی‌شود. نکته دیگر این است که با برخی از شخصیت‌ها از جمله ناصرالدین‌شاه، مظفرالدین‌شاه و رضاخان از طریق نامه‌ها و احکامی که صادر می‌کنند، آشنا می‌شویم. برخی دیگر از شخصیت‌ها فقط حضوری اسمی

یاد گرفته توی هر کاری دخالت می‌کند.» (همان: ۲۰۹) او رابط بین پدرش، آیت‌الله کاظم یزدی و مردم خوزستان و بالعکس است و سعی در آگاه کردن مردم از وضعیت موجود دارد: «جماعت به دور سیدمحمد حلقه زدند و جویای اخبار خوزستان شدند. سیدمحمد آن‌ها را دعوت به نشست کرد تا از خوزستان بگوید.» (همان: ۲۴۷) «حقاری اراضی این بلاد، درد بی‌درمانی شده که همین جور مثل خوره دارد همه خوزستان را می‌خورد و مواجب انگلیسی‌ها مثل مرفین و مخدر، همه مسلمین را خواب می‌کند. خدا نیاورد روزی را که مسلمین به جانبداری از انگلیسی‌ها به جان هم بیافتند و خون هم را بریزند.» (همان: ۲۲۰)

سیدمحمد بسیار حاضر جواب است. وقتی کاکس از او می‌پرسد که نفت، طاهر است یا نجس؟ جواب می‌دهد: «هر طاهری اگر علیه مسلمین به کار برود، حکم نجاست پیدا می‌کند، حتی اگر شخص شاه زیر قراردادش را امضا کرده باشد.» (همان: ۲۱۲) او سعی می‌کند فتوای حکم جهاد آیت‌الله یزدی را به گوش همه برساند:

«سیدمحمد منتظر نمی‌ماند تا جماعتی جمع شوند تا حرف‌های او را بشنوند؛ خودش می‌رفت داخل بازار و یک نفر را هم برای شنیدن پیدا می‌کرد، شروع به سخنرانی می‌کرد و هنوز چند جمله نگفته، جماعت انبوه کار و زندگی خود را رها می‌کردند و گردش جمع می‌شدند.» (همان: ۳۴۷)

در نبرد با انگلیس، ویلسون او را می‌کشد: «سیدمحمد به بلندترین نقطه تپه رفت و پرچم ایران را بر فراز تپه کوبید. در عین حال ویلسون با شلیک گلوله‌ای سیدمحمد را از پا درآورد.» (همان: ۳۵۶)

- دارند، مانند کلنل صبحی بیگ، ژنرال سایکس و مستر داری. کریمیار در نامگذاری شخصیت‌های رمانش بعضی همچون یزدی، جزایری، ویلسون، داری، سایکس، جونز و ریحانی را با نام خانوادگی؛ کسانی مانند مطرود و معین‌التجار را با لقب و سایر شخصیت‌ها را با نام کوچک معرفی می‌کند.
- از آنجا که حرفه اصلی کریمیار کارگردانی است، او در توصیف کنش‌های شخصیت‌ها به صحنه و جزئیات مربوط به آن و توصیف فضاهای ملموس بسیار توجه دارد. گفت‌وگوی شخصیت‌ها نیز جایگاه ویژه‌ای در این رمان دارد؛ روحيات، احساسات و اندیشه نویسنده، همچنین درونمایه داستان را در لابه‌لای گفت‌وگوها به خوبی می‌توان مشاهده کرد.
- منابع**
- آتش‌سودا، محمدعلی؛ حریری جهرمی، امید (پاییز ۱۳۸۹). «شخصیت‌پردازی در رمان همسایه‌ها»، پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی. شماره ۱. صص ۹-۲۸.
- آلوت، میریام (۱۳۸۰). *رمان به روایت رمان‌نویسان*. ترجمه علی محمد حق‌شناس. تهران: نشر مرکز.
- اسکولز، رابرت (۱۳۸۳). *عناصر داستان*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: نشر مرکز.
- انوشه، حسن (۱۳۸۱). *دانشنامه ادب فارسی*. جلد ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ایرانی، ناصر (۱۳۶۴). *داستان، تعاریف، ابزارها و عناصر*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- جمالی، زهرا (۱۳۸۵). *سیری در ساختار داستان*. تهران: نشر همدا.
- خاکسار، فاطمه (۱۳۸۸). *شخصیت و شخصیت‌پردازی در آثار زویا پیرزاد، سپیده شاملو و فریبا وفی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه پیام نور.
- داد، سیما (۱۳۸۲). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. تهران: مروارید.
- عابدی، داریوش (۱۳۸۸). *پلی به سوی داستان‌نویسی*. تهران: نشر چشمه.
- غلام، محمد (شهریور ۱۳۷۹). «سیری در رمان‌های تاریخی فارسی». کتاب ماه ادبیات و فلسفه. شماره ۳۵. صص ۲۸-۳۷.
- فورستر، ادوارد. (۱۳۹۱). *جنبه‌های رمان*. ترجمه ابراهیم یونسی. تهران: نگاه.
- کریمیار، صادق (۱۳۹۰). *دشت‌های سوزان*. تهران: نیستان.
- گرگی، مصطفی؛ حامدی، یوسف‌رضا (۱۳۸۹). «بررسی و تحلیل رمان بیوتن با تأکید بر عنصر شخصیت و شخصیت‌پردازی». *فصلنامه تخصصی پیک نور*. دوره ۱، شماره ۱، تهران: دانشگاه پیام نور، صص ۱۶۱-۱۸۳.
- گودرزی، آسویه (پاییز و زمستان ۱۳۸۸). «شخصیت‌پردازی در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، *فصلنامه ادبیات فارسی*. دانشگاه آزاد خوی، سال پنجم، شماره ۱۴. صص ۱۷۲-۱۵۵.
- مستور، مصطفی (۱۳۷۹). *مبانی داستان کوتاه*. تهران: نشر مرکز.
- میرصادقی، جمال (۱۳۸۰). *عناصر داستان*. تهران: انتشارات سخن.
- یونسی، ابراهیم (۱۳۸۸). *هنر داستان‌نویسی*. تهران: انتشارات نگاه.